استعمال لفظ در اکثر از یک معنا و مراعات نظر جلیل عرفی و مراعات نظر دقیق در لغات توسط معصوم علیه السلام

یکی از مصادیق روشن همین فرمایش شما، ما نحن فیه است و عباراتی که میخواهیم امروز بخوانیم. از قبل عباراتی سهگانه داشتیم. حضرت علیه السلام فرمودند:

> «محرّم علی بوارع ثاقبات اللفطن تحدیده وعلی عوامق ناقبات الفکر تکییفه ، وعلی غوائص سابحات النظر تصویرة»[1].

این سه جمله بود که مفاد اصلیاش این بود که نمیشود؛ مقصود کلی داشت که فطن و ... نمیتوانند به آن مقام دسترسی پیدا کنند.

جملات بعدی که هفتهی قبل بحث کردیم، این بود:

> «لا تحویه الأماکن لعظمته ، ولا تذرعه المقادیر لجلاله ، ولا تقطعه المقائیس لکبریائه»[2].

این سه جمله هم به یک وزان بود. باز دالّ بر این است که ذات خدای متعال قابل دسترسی نیست. در اینجا باز جملاتی است که مقصود کلی آن حالت نفی دارد.

> «ممتنع عن الأوهام أن تکتنهه ، وعن الأفهام أن تستغرقه وعن الأذهان أن تمثله»[3].

اینها هم سه جمله‌ای است که نزدیک هم هستند. مقصود اصلی، جمله‌ی «قد یئست» هم حالت اعجاز اذعان است، ولی در عبارت، این سه تا به وزان هم قرار گرفته‌اند. «ممتنع» سر هر سه جمله در می‌آید.

ما طلبه بودیم و مشغول بودیم و کتاب می‌خواندیم. خاطراتی یادم می‌آید. اینها را عرض می‌کنم برای کسانی که الآن سن جوانی‌شان هست و امکاناتی هم دارند که سریع جست و جو کنند. خیلی قدر اینها را بدانید. مبادا وقتمان به یک چیزهای پوچ بگذرد و از این نعمت‌هایی که فعلاً در دست محصل هست و می‌توانند استفاده کنند، استفاده نکنیم.

ما اینها را مباحثه می‌کردیم و مطالعه می‌کردیم، سؤالاتی به ذهنمان می‌آمد که می‌خواستیم بگردیم و نظایر آن را پیدا کنیم. گاهی بیست کتاب روی هم می‌شد، آن هم با گشتن با دست و ورق زدن و دیدن با چشم! بعد هم مطلبی را کار داشتیم، آن وقت پیدا نمی‌شد. می‌گذشت، شش ماه بعد مثلا می‌دیدیم اگر در آن جلسه این را دیده بودیم، چقدر سرنوشت بحث تفاوت می‌کرد! الآن به راحتی می‌توان اینها را پیدا کرد. این یک نعمت است. کفران نعمت این است که وقت، به چیزهای دیگری، هرزه بگردد و اینها را کار نکنیم.

در این دو - سه سطری که من خواندم، چقدر واژه‌ها بود که شما می‌توانید در فرمایشات معصومین علیهم السلام نظایر آن را بگردید و لغت اهل البیت علیهم السلام را به دست بیاورید.

الآن حضرت علیه السلام کلماتی را فرمودند. در بخش اول، سه تا از آنها مانند. می‌بینم اگر سراغ آنها بروم، خیلی طولانی می‌شود. فقط اشاره می‌کنم. «تحدیه»، «تکییفه» و «تصویره». آیا به قول ایشان، تفنن در عبارت است؟ خلاصه یعنی در ذهنت یک صورتی از خداوند بیاوری. یک خیالی بکنی. در ذهن عرف عام، همه‌ی اینها یکی است. «تکییف» و «تصویر» که فرقی ندارد. حتی اگر مدلول تصوری اینها هم سه تا باشد، مدلول تصدیقی حضرت علیه السلام یکی است. «تحدیه» و «تصویره» و «تکییفه»، یعنی خلاصه این کار را نکنید. این یک جور نگاه است؛ ولی نگاه دیگر، اینطور نیست؛ یعنی حضرت علیه السلام میان اینها فرق می‌گذارند. خُب، یعنی چه؟ یکی این است که بروم لغت ببینم و از مدلول تصوری به مدلول تصدیقی پی ببرم. یکی دیگر این است که بروم و ببینم در کدام یک از روایات از کلمه‌ی «صورت»، «تکییف» و «تحدید» استفاده شده است. این دومی همانی بود که ما به دنبالش بودیم. یعنی از کلمات خود معصومین علیهم‌السلام شاهد پیدا کنیم تا ببینیم لغتشان چه بوده است. به فرهنگ لغت خودشان مراجعه کنیم، تا فرهنگ لغتی که دیگران دارند. این مقدم بود. الآن این امکانات فراهم است. حیف است در سن جوانی از این امکانات استفاده نکنیم.

در عبارت بعدی، حضرت علیه السلام، سه واژه به کار برده‌اند: «جلال»، «کبریاء» و «عظمت». این سه، در عرف عام مترادف هستند. «جلال»، «کبریاء» و «عظمت» و «جبروت» را به‌معنای بزرگی می‌گیریم. اما فرق دارد یا ندارد؟ سه واژه است. کار بدی نکرده‌ایم اگر بگوییم تفنن در عبارت است. هیچ مشکل ثبوتی هم ندارد. حتی روی مبنای کسانی که قائل به ترادف نبودند. توضیحش را دادم. خُب، ترادف ندارید! داشته باشید. ترادف ندارید؛ یعنی یک واژه همه‌معنای واژه‌ی دیگر نیست. اما مانعی ندارد با اینکه ترادف ندارید، دو جمله‌ی مرکب، یک مقصود واحد را افاده کند. اینها مشکلی نیست. اما واقعاً به این صورت است که اگر از حضرت علیه السلام سؤال کنیم که آیا «عظمت» با «جلال» با «کبریاء» فرق دارد یا خیر، حضرت علیه السلام می‌فرمایند فرقی ندارد؟!. لذا باید پرونده‌ی اینها را در ذهن خودمان باز بگذاریم و تفحص کنیم. چه بسا در برخی از جاها شواهدی در عبارات دیگر باشد که فرق اینها را بفهمیم.

حال عباراتی که می‌خواهیم امروز بخوانیم. آن هم یک فصل مهمی است. در روایات و خطب معصومین علیهم‌السلام برای قوای ادراکی بشر، اسم‌های مختلفی دارند. انواع درکی که او دارد. حضرت علیه

السلام، در اینجا، سه واژه را به کار می‌برند: «ممتنع عن الاوهام»؛ اوهام جمع وهم است، «و عن الافهام»؛ جمع فهم است، «و عن الاذهان» جمع ذهن است. آیا ذهن و فهم و وهم فرق دارند یا ندارند؟ علی أیّ حال، با علم حضوری‌ای که نفس به خودش دارد، همه‌ی اینها را یکجا نزد خودش دارد. عرف عام برای اینها دسته‌بندی‌ای که خیلی خط‌کشی شده باشد و روشن باشد، ندارد. وقتی می‌گوید ذهن من، یک معنای وسیعی به کار می‌برد. طیف حالات و افعال و شئونات نفس را می‌گیرد. به‌معنای سلبی است. ذهن یعنی آنچه که عینی نیست. هر چیزی که مربوط به بدن جسمانی و عالم فیزیکی نیست، می‌شود ذهن.

اما اینها یک معنای لغوی دارد. در کلمات و روایات می‌توان جدا کرد یا خیر؟؛ این سؤال خیلی خوبی است. ببینیم در لغتی که معصومین علیهم السلام دارند، مثل ما «وهم» را به این صورت معنا می‌کنند؟ وهم یعنی آنچه ذهن انجام می‌دهد. وجود و هویت ذهن، منظور آنها است، نه شأن خاصی از او. یا اینکه اینها با هم فرق دارد؟ رسم طلبگی ما این است که ابتدا بنای بگذاریم که فرق دارند. نه اینکه به قول شما، از اول خودمان را راحت کنیم. لذا کار می‌برد. اول باید سایر روایات را ببینیم. بعد لغت را ببینیم. یا اول لغت ببینیم و بعد روایات را. افراد فرق می‌کنند و شرایط هم فرق می‌کند. خیلی به کار نیاز دارد.

سن بنده که دیگر رفته است. خدمت شما عرض می‌کنم. بعضی چیزها را به‌عنوان شروع کار عرض می‌کنم. ببینید واژه‌هایی که در روایات و خطب، برای همین حالات ذهن و نفس انسان به کار رفته است، به این صورت است: حضرت علیه السلام کلمه‌ی عقل را به کار برده‌اند: «طوامح العقول». «وهم» را به کار برده‌اند، «فهم» را به کار برده‌اند، «ذهن» را به کار برده‌اند. این سه تا در اینجا هست. واژه‌هایی در همین کتاب و جاهای دیگری هم هست که آنها به هم مربوط است. مثلاً کلمه‌ی «لبّ»، کلمه‌ی «خاطر» که زیاد به کار می‌رود. «هواجس»، «روایت»، «فکر» که زیاد به کار می‌رود. «ادراک» به‌معنای فهم و نیل. «فطن»، «خیالات»، «فطر»، «نظر» اینها کلماتی بود که در اینجا هم بود. «تقدیر»، «تصویر»، «تکییف»، «مشاعر»، «حواس»، «ضمائر»، «ضمیر». همه‌ی اینها به هم نزدیک است، ولی در جاهای مختلف به کار رفته است. «جاسة».

وقتی آدم راه افتاد و در فکر شد، می‌بیند این کلمه مربوط به همینی است که ما داریم.

شاگرد: منظور شما این است که مراد معصومین علیهم السلام، می‌تواند غیر از معانی عرفی و لغوی باشد؟

استاد: معانی لغوی که هست. ما اصلاً نمی‌خواهیم از معانی لغوی فاصله بگیریم. ولی عرف به لغات دو جور نگاه می‌کند. یک نظر جلیل دارد. در نظر جلیل می‌گوید: ذهن و وهم یکی است. اما خود عرف در لغت، نظر دقیق هم دارد. وقتی است که «اذا اجتمعا افترقا». اگر در ذهنِ خود عرف عام، دو جا در کنار هم بیاورید، می‌بینید خود عرف می‌فهمد که حال این دو فرق کرد. من فرق مدلول تصوری که قرینه دارم این متکلم دو جور اراده کرده است. مقصود بنده این نیست. آنکه از قرینه‌ی خاصه فهمیده می‌شود. خیر؛ خود عرف می‌فهمد که در کتاب لغت، اینها با هم فرق دارند.

شاهد عرض من این است: در طول تاریخ چند کتاب فروق اللّغه نوشته شده است؟ فروق اللّغه یعنی لغاتی هستند که در ذهن عرف عام و در نظر جلیل، نزدیک هم هستند اما وقتی موارد را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در لغت با هم فرق دارند. نه اینکه یک گوینده قرینه آورده است. در خود لغت فرق می‌کند.

شاگرد: آن وقت جایگاه معصوم علیه السلام چه می‌شود؟ معصوم آن را اراده کرده است؟

استاد: چون مخاطب معصوم علیه السلام عموم مردم هستند، این خلاف حکمت نیست که بگویی امام علیه السلام، نظر جلیل عرف را مراعات می‌کند. حکیمانه است: «إنا معاشر الانبیاء أمرنا أن

نكلّمُ النّاسَ علی قدر عقولهم»[4]، نمی‌توان گفت که حکیم متکلم، فقط باید حکمت خودش را ببیند. مراعات حکمت، طرفینی است. پس مانعی ندارد که کلام امام علیه السلام را بر معانی جلیل عرف حمل کنیم؛ اما مانعة الجمع نیست – همه‌ی عرض بنده این است - که در همین فضایی که مانعی ندارد که بر آن حمل کنیم، امام علیه السلام، استعمال در اکثر از یک معنا داشته باشند؛ همان معانی عرف عام را اراده کرده‌اند و هم کنارش با استقلال ِاراده، از باب استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، معانی دقیق را برای اهلش آورده باشند. لذا ما در فضایی که مباحثه‌ی کلاسیک می‌شود، اول باید سراغ دقایق عبارت برویم که در لغت فرق بگذاریم و به سایر روایات مراجعه کنیم و فرق اینها را بفهمیم.

---

[1]. شیخ صدوق، التّوحید، ج۱، ص ۷۰.

[2]. همان.

[3]. همان.

[4]. ابن‌شعبه‌ی بحرانی، تحف العقول، ج ۱، ص ۳۷.

بازبینی #2
ایجاد شده 24 ژوئیه 2024 15:10:30 توسط ... .
به روزرسانی شده 24 ژوئیه 2024 15:12:11 توسط ... .